تشکیلات حفاظت از شاه و خاندان سلطنتی چگونه اداره می‌شد؟

انحلال گارد جاویدان!

روز ۲۸ بهمن ۱۳۵۷ به دستور سرلشکر قرنی، رئیس ستاد ارتش، گارد شاهنشاهی سابق و گارد جاویدان منحل شدند. روزنامه اطلاعات در این‌باره نوشت: «کلیه افسران، درجه‌داران، کارمندان و سربازان گاردهای منحله باید خود را به نیروی زمینی ارتش معرفی نمایند.» به نوشته این روزنامه، امکانات و تاسیسات این دو واحد در اختیار نیروی زمینی قرار می‌گیرد. گارد جاویدان از جمله نهادهایی است که هرچند نامش کم بر سر زبان‌ها نبوده اما کمتر درباره کم و کیف شکل‌گیری و فعالیت‌هایش سخن گفته شده است. وظیفه اصلی این نهاد حفاظت و حراست از شخص شاه، خانواده و کاخ‌هایش بود. این وظیفه پیش از تشکیل گارد جاویدان، زیر نظر واحدهایی از ارتش تحت عناوین «گردان گارد» و «هنگ گارد» به انجام می‌رسید اما آنچنانکه فردوست روایت می‌کند شاه در اواسط دوران سلطنتش تصمیم گرفت واحدی اختصاصی برای این امر تشکیل دهد؛ واحدی دائمی متشکل از نیروهایی ورزیده و همسان که در شکل و نام، یادآور گارد جاویدان ایران باستان باشد. به گزارش مشرق، با دستور شاه، حسین فردوست مسؤول تشکیل و سازماندهی این نهاد شد و با همراهی سرلشکر قره‌باغی این مهم را به انجام رساند. گارد جاویدان کمتر در حیطه امور اطلاعاتی وارد می‌شد با این حال براساس تمهیداتی که از سوی دفتر ویژه اطلاعات و شخص فردوست اندیشیده شد، گروهی از اعضای آن، وظیفه غیررسمی محافظت از اطلاعات گارد را برعهده داشتند و مستقیماً با فردوست و دفتر ویژه او در ارتباط بودند. اواخر دهه ۱۳۴۰ تلاش‌هایی انجام شد تا ساواک بر فعالیت‌های گارد جاویدان نظارت اطلاعاتی- امنیتی داشته باشد بویژه امیراسدالله علم، وزیر وقت دربار، تاکید داشت «افسران، افراد و درجه‌داران گارد باید تحت مراقبت دقیق سازمان امنیت باشند». او در این‌باره مدت‌ها با حسین فردوست که رئیس دفتر ویژه اطلاعات و معاون کل ساواک بود، مذاکره کرد تا راهی برای عملی شدن این طرح پیدا کند. با این حال گارد جاویدان هیچ‌گاه به‌طور رسمی تحت نظارت و کنترل ساواک قرار نگرفت اما همواره تحت نظارت دفتر ویژه اطلاعات بود. حسین فردوست در کتاب خاطرات خود ذیل عنوان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، شرح ماجرای تشکیل گارد جاویدان را آورده است که متن آن در پی می‌آید:

از زمانی که رضاخان در سال ۱۳۰۴ به سلطنت رسید تا زمانی که ایران را ترک کرد، دستور داد برای حفاظت او و خانواده و کاخ‌هایش، چه در شهر و چه در سعدآباد، یک گروهان پیاده از ارتش مامور شود. در آن زمان یک گروهان پیاده از ۳ دسته و هر دسته ۳۰ سرباز وظیفه و یک گروهبان دسته (درجه‌دار) و یک فرمانده دسته (افسر) تشکیل می‌شد. فرماندهی گروهان با یک افسر بود و قرارگاه فرمانده گروهان، یک سرگروهبان و ۲ کارمند (سرباز وظیفه) را دربر می‌گرفت. پس یک گروهان پیاده متشکل بود از ۴ افسر، ۴ درجه‌دار و ۹۲ سرباز وظیفه؛ یعنی جمعاً ۱۰۰ نفر. اگر رضا در کاخ شهر بود یک گروه مرکب از ۹ سرباز وظیفه و یک درجه‌دار مامور حفاظت از کاخ و باغ سعدآباد می‌شدند و بالعکس. یعنی در محلی که شاه اقامت داشت یک گروهان منهای ۱۰ نفر نگهبانی او را برعهده داشتند. غذای گروهان از لشکر مربوط به وسیله کامیون تامین می‌شد. چون در تهران ۲ لشکر وجود داشت یک ماه لشکر یک و ماه بعد لشکر ۲، گروهان یادشده را تامین می‌کردند. این گروهان اگر در کاخ نبود در لشکر مربوط خود بود و چون سربازان آن وظیفه بودند دائماً عوض می‌شدند. فرماندهان لشکر برای اینکه اشکالی پیش نیاید همیشه تلاش می‌کردند همان درجه‌داران و افسران قبلی را اعزام دارند، چون آنها به‌تدریج با سلیقه رضاشاه آشنا می‌شدند. این وضع تا آغاز سلطنت محمدرضا ادامه داشت. در سال اول سلطنت محمدرضا، همان ترتیب قبل ادامه یافت اما فرمانده گروهان از لشکر یک به نام سروان [جعفر] شفقت [ارتشبد شد] تلاش می‌کرد گروهانش به طور دائم در کاخ بماند و فرمانده گروهان اعزامی از لشکر ۲ به نام سروان بایندر [سرتیپ شد] نیز برای خود، همان فکر شفقت را داشت، محمدرضا هم بی‌میل نبود که یک گروهان به طور دائم بماند. لذا بدواً مدتی بایندر ماند، سپس شفقت برای مدت طولانی‌تری ماند. بعداً محوی [سپهبد شد] مسؤول گارد شد و چون سرهنگ دو بود، شفقت معاون او گردید. محوی نگهبانی مدام یک گروهان را که برای افراد خسته‌کننده بود، صحیح ندانست لذا با تصویب محمدرضا ۳ گروهان را به کار گرفت که هر روز یک گروهان نگهبانی می‌داد. بدین ترتیب، یک گردان مامور حفاظت محمدرضا شد که نام آن را «گردان گارد» نهادند و با محاسبه عوامل پشتیبانی حدود ۳۵۰ نفر را در بر می‌گرفت. این «گارد» از تابعیت ۲ لشکر نیز مستقل شد و مستقیماً تحت امر محمدرضا قرار گرفت و محل اسکان آن باغ شاه بود. باز در زمان محوی (که سرتیپ شده بود) او یک گردان را کافی ندانست و با تصویب محمدرضا آن را به «هنگ گارد» تبدیل کرد که شامل ۳ گردان به اضافه یک گروهان تانک می‌شد ولی سربازان آن همه وظیفه بودند. این هنگ گارد به سازمان ارتش اضافه شد و هزینه آن به اضافه پاداش‌ها و مخارج قابل ملاحظه و فوق‌العاده به هزینه ارتش افزوده شد. پس از چندی، من سرگرد بودم که محمدرضا مرا احضار کرد و گفت یک واحد مستقل با نام خاص برای حفاظت کاخ شخصی من، محوطه و در محوطه تشکیل دهید ولی نگهبانی سایر کاخ‌ها با همان هنگ گارد باشد. افراد این واحد از لحاظ قد کمتر از ۱۸۰ سانت نباشند، از نظر جسمی فوق‌العاده قوی باشند، علاوه بر تمام دوره‌های نظامی، دوره‌های مخصوص کاراته و جودو را ببینند. این واحد باید اونیفورم و علائم مخصوص داشته باشد که به فرهنگ ایران باستان مربوط باشد و در ملاقات با خارجی‌ها گارد احترام فقط از این واحد باشد. قرار شد این واحد همگی استخدامی باشند و از حقوق بازنشستگی استفاده کنند. اجرای این دستور در لحظه اول به نظرم کار سنگین و مشکلی رسید- که بود- ولی با استفاده از شیوه صحیح مدیریت که بهره‌گیری حداکثر از مشورت بود، کار را شروع کردم. اولین کارم انتخاب سرگرد عباس قره‌باغی [ارتشبد شد] به معاونت خود بود. قره‌باغی برای من احتیاج به تحقیق نداشت، زیرا از سال ۱۳۱۵ دائماً با هم بودیم. در مشورت با هم دو- سه نفر افسر نشان کردیم. سوابق سیاسی و غیرسیاسی آنها با دقت بررسی شد. نسبت به بعضی شناسایی کافی داشتیم. من، قره‌باغی و ۳ افسر دیگر یک طرح دقیق تهیه کردیم که از کدام نقطه شروع کنیم و در کدام نقطه خاتمه دهیم. پس از مطالعه مشخص شد ۳۰۰ سرباز کافی است که باید کادر را نیز به آن افزود. قرار بر این شد که افراد دوره خدمت وظیفه را دیده باشند، از افراد عشایر باشند، حداقل سواد سوم ابتدایی و حداکثر سوم متوسطه داشته باشند، به هیچ‌وجه شهری نباشند، حرفه‌شان آلوده نباشد و زارع، گله‌دار و کارگر رجحان داشته باشد، قد حداقل ۱۸۰ سانت و هیکل ورزیده باشد (چون معمولاً در افرادی که زیاد بلندقد هستند استخوان‌بندی به زیان عضلات رشد می‌کند و در انتقال حرکات تاثیر نامطلوب می‌گذارد)، سوابق وی در لشکری که خدمت کرده یا حین خدمت است دقیقاً بررسی شود و رونوشت آن به مرکز ارسال شود (سوابق سیاسی و غیرسیاسی؛ هر دو)، معاینه پزشکی دقیق در لشکر مربوط انجام و گزارش آن به مرکز ارسال شود و... . قرار شد چنین افرادی پس از تصویب، به‌تدریج خود را با معرفینامه به آدرس واحد یادشده در تهران معرفی نمایند و در مرکز نیز دوباره سوابق سیاسی آنها بررسی شود و اگر بی‌اشکال بود، هر ۳۰ نفر که تکمیل شد آموزش‌های مربوط طبق برنامه شروع شود. ماموریت انتخاب افراد به قره‌باغی محول شد، یک افسر هم برای کمک به او داده شد که در سراسر کشور مسافرت کند و به کلیه پادگان‌های نظامی و ژاندارمری مراجعه نماید و طبق طرح و با دقت کامل، که از خصوصیات ذاتی او بود، ماموریت را انجام دهد. من نیز در مرکز طبق طرح وظایف تهیه ساختمان‌های گروهانی، ستاد، آشپزخانه، وسایل ورزش، استادان ورزش، افسران و درجه‌داران را با کمک دو- سه افسر انجام می‌دادم. سوابق افسران و درجه‌داران با دقت فوق‌العاده بررسی می‌شد و از میان بهترین افسران و درجه‌داران انتخاب می‌شدند. رئیس ستاد و اعضای ستاد او را براساس مشورت تعیین کردم. آشپزخانه آماده به کار شد. ساختمان‌ها هم تعمیر و آماده شد. سلاح‌های لازم نیز تحویل گرفته شد. قره‌باغی هم در سراسر کشور وظیفه خود را با موفقیت انجام می‌داد و به‌تدریج روزی چند نفر خود را معرفی و لباس نظامی به تن می‌کردند. افراد اعزامی قره‌باغی بی‌نقص بودند و نتیجه حتی بیش از انتظار بود. هر واحد که به ۳۰ نفر (یک دسته) می‌رسید، طبق برنامه و دستورات، فرمانده دسته و کمک گروهبان دسته شروع به کار می‌کردند. برنامه نگهبانی، اعلام خطر و اطلاع مافوق و خلاصه آنچه برای نگهبانی کاخ سلطنتی لازم بود آموزش داده می‌شد. به آموزش تیراندازی با انواع سلاح‌ها اهمیت خاص داده می‌شد و هر روز افراد برنامه تیراندازی داشتند. ورزش‌های گوناگون با وسایل سخت و نیز کاراته و جودو توسط استاد مربوط جزو آموزش روزانه بود. در این فاصله، شخصاً به سرلشکر [محمود] بهارمست، رئیس وقت ستاد ارتش که از تاریخ نظامی و علائم و اونیفورم‌های ایران باستان اطلاع دقیق داشت، مراجعه کردم و تهیه اونیفورم و علائم را از او خواستم، فردی بود به نام بهروز (هم‌ردیف سرتیپ) که بیش از بهارمست به این مسائل مسلط بود. بهارمست به همراه او اونیفورم و علائم را مشخص کرد و دستور داد در ستاد به شکل رنگی تهیه کنند و تاریخچه هر یک را نیز نوشت و من نیز به محمدرضا نشان دادم. او هیچ‌گونه تغییری در پیشنهاد بهارمست نداد و همه را تصویب کرد. تهیه لباس‌ها به وسیله بهترین خیاط نظامی‌دوز شروع شد و برای هر فرد ۲ دست لباس کامل از کلاه تا کفش آماده شد. این لباس‌ها فقط مخصوص مواقع نگهبانی بود و یا مواقع گردش در خیابان‌ها تا مردم با این اونیفورم آشنا شوند ولی در سربازخانه و موقع استراحت و تمرینات از لباس عادی سربازی استفاده می‌شد که فقط دارای علائم بود. ۹ ماه پس از دستور محمدرضا، گارد آماده معرفی شد و بهارمست براساس تاریخ نظامی ایران باستان نام آن را «گارد جاویدان» پیشنهاد کرد که تصویب شد. همه سربازان داوطلب بودند که پس از ۳۰ سال خدمت بازنشسته می‌شدند. روز معرفی، دسته موزیک لشکر و پرچم؛ سپس «گارد جاویدان» برای سان آماده بود. محمدرضا به محوطه آمد. گزارش کوتاهی دادم و آمادگی گارد را برای سان اعلام داشتم. محمدرضا موقع سان به یکایک سربازان نگاه می‌کرد، خیلی کند حرکت می‌کرد و توقف‌های کوتاهی هم داشت. پس از خاتمه سان، از دیدن این سربازان و این اونیفورم خسته نمی‌شد، سوال کرد: «اینها را از کجا پیدا کرده‌اید؟» گفتم قره‌باغی طبق قواره خاص از سراسر کشور پیدا کرده و همه از افراد عشایر هستند. گفت: «از امشب ساختمان، محوطه مربوط و در اصلی کاخ توسط اینها نگهبانی شود و برای گارد احترام سفرا و رؤسای ممالک از اینها استفاده شود»، که چنین شد. سپس قره‌باغی را شدیداً تشویق کرد. پس از ۲ هفته، محمدرضا به من گفت: «واحد را به قره‌باغی تحویل دهید، چون صحیح نیست هم در زندگی خصوصی من باشی و هم فرمانده اینها، چون سربازان به‌تدریج خودمانی خواهند شد!» ولی فرماندهی قره‌باغی نیز چند ماه بیشتر دوام نیاورد. در آن موقع حفاظت کاخ‌ها و شاه با یک هنگ وظیفه به فرماندهی سرلشکر ضرغام (از بختیاری) بود و یک گردان کامل «گارد جاویدان» به فرماندهی قره‌باغی. «گارد جاویدان» ۳۰۰ سرباز داوطلب با حدود ۲۰ افسر و ۳۰ درجه‌دار و عناصر پشتیبانی (راننده خودرو، آشپزخانه و...) یعنی جمعاً ۴۰۰ پرسنل را در بر می‌گرفت. به‌تدریج سرلشکر ضرغام مشکلاتی را برای قره‌باغی فراهم آورد و خود او فرمانده هر دو گارد وظیفه و جاویدان شد. ولی او حق نداشت در وظایف گارد جاویدان، که مراقب نزدیک شاه بود و گارد وظیفه که مراقب هر دو بود، تغییری بدهد. بعدها و به‌تدریج گارد خصوصی محمدرضا تغییراتی کرد و متشکل از ۲ گردان داوطلب به نام «گارد جاویدان» با ۷۰۰ پرسنل و یک گردان تانک و یک واحد هلیکوپتر شد که حدوداً رقمی قریب به ۲۰۰ نفر را در بر می‌گرفت و هزینه آن مافوق تصور بود. علاوه بر این تشکیلات، در تهران یک لشکر کامل وجود داشت که از زمان اویسی، لشکر یک گارد نامیده شد. پیش از انقلاب، تیپ «گارد جاویدان» و لشکر یک گارد هر دو تحت امر سپهبد بدره‌ای قرار داشت. لشکر یک گارد وظیفه نگهبانی کاخ‌ها را نداشت و این عنوان «گارد» فقط یک عنوان بود ولی افسران و درجه‌داران آن از پاداش مخصوص استفاده می‌کردند و قبل از انقلاب فرمانده آن سرلشکر امینی افشار بود. همان‌طور که ملاحظه شد، من پس از تشکیل «گارد جاویدان» نقشی در گسترش و توسعه آن نداشتم و فقط بنیانگذار آن بودم. در سال‌های اخیر می‌توانستم از طریق نشاط (سرلشکر) یا بدره‌ای (سپهبد) نقش داشته باشم، ولی هیچ دلیلی نمی‌دیدم که در جهت تضعیف یا تقویت آن دخالت کنم. ولی در طول این سال‌ها از جریانات درون آن دقیقاً مطلع بودم، یعنی خود فرماندهان مرا مطلع می‌کردند و امکان مداخله‌ام موجود بود، که نکردم. فرماندهان گارد همه یا از دوستان من بودند و یا بعداً دوست می‌شدند. این فرماندهان عبارت بودند از شفقت (ارتشبد شد)، قره‌باغی (ارتشبد شد)، ضرغام (سرلشکر شد)، محوی (سپهبد شد)، نصیری (ارتشبد شد)، نشاط (سرلشکر شد)، بدره‌ای (سپهبد شد). بدین ترتیب، محمدرضا برای حفاظت خود و کاخ‌هایش تشکیلات وسیعی ایجاد کرد که بودجه آن بار سنگینی بود بر دوش ارتش، خاصه اینکه برنامه خانه‌سازی هم شروع شد و لشکر یک مرکز هم «گارد» نامیده شد؛ یعنی هرچه نیرو در مرکز بود برای حفاظت محمدرضا و کاخ‌هایش اختصاص یافت. برایم مقدور نیست که رقم هزینه آن را تخمیناً بنویسم ولی در بودجه ارتش موجود است. به‌رغم تمهیداتی که برای حفاظت محمدرضا به کار گرفته شد، او چند بار مورد سوءقصد قرار گرفت و در جریان کشف سازمان نظامی حزب توده مشخص شد ۲ نفر از افسران مهم «گارد جاویدان» عضو حزب توده هستند. یکی سرگردی بود که نامش را فراموش کرده‌ام و از نظر من بهترین افسر گارد بود و دیگری سرگرد ناظر. در این جریان ایرادی به من وارد نشد چون از رکن ۲ ستاد ارتش کتباً درباره کلیه پرسنل «گارد جاویدان» جداگانه سوال شده بود و جوابیه رکن ۲ در مورد این دو نفر حاکی بود که هیچ‌گونه سوابق مضره سیاسی ندارند. لذا به سرتیپ دیهیمی، معاون وقت دفتر نظامی شاه دستور داده شد موضوع را تحقیق کند. نتیجه تحقیق این بود که در پرونده هر دو سوابق مبهمی از موضوع وجود داشته و رکن ۲ نباید آنان را بدون سوابق مضره سیاسی اعلام می‌کرد. به رئیس رکن ۲ ایرادی وارد نشد ولی شاید کارمند مسؤول پرونده مورد مواخذه واقع شده باشد. به‌رغم تمام پیش‌بینی‌های حفاظتی، که محمدرضا با صرف هزینه سنگین و پرسنل زیاد برای حفظ خود تدارک دید، همه چیز مانند برف در مقابل سیل منظم مردم بی‌سلاح آب شد و او مجبور به ترک کشور گردید. این یکی از مواردی است که من توانستم قدرت انقلاب را تصور کنم و این تازه یکی از تجلیات قدرت مردم بود.

منابع:

- مظفر شاهدی، پهلوی دوم و چالش امنیت ملی

- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی

■ ■ ■

ماجرای ما چند نفر را به کجا می‌برید

انتخابات برای چه کسانی است...

کمیل خجسته: دعوت رهبر معظم انقلاب اسلامی از مردم برای حضور در انتخابات، عده‌ای را نگران کرده است. نگران شدند که بلافاصله از بعد از دیدار ۱۹ دی با مردم قم، حملات تبلیغاتی‌شان را روی این موضوع گذاشتند. جریان ضدانقلاب و سلطه این تجربه را در انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۲ تجربه کرد. ۲ روز مانده به برگزاری انتخابات رهبر حکیم انقلاب اسلامی در «توصیه اول و اهم‌شان به مردم» همه را «دعوت به حضور پای صندوق‌های رأی» کردند؛ حتی آن کسانی که «به هر دلیلی نخواهند از نظام جمهوری اسلامی حمایت بکنند اما از کشورشان که می‌خواهند حمایت کنند» و آن سال مشارکت حداکثری مردم در انتخابات، تلاش مشترک ضدانقلاب با آمریکایی‌ها را خنثی کرد. انتخاباتی که حدود ۴۰ روز مانده به آن رهبر حکیم انقلاب مردم را از «طرح دشمن برای سرد برگزار شدن انتخابات» با خبر کردند. در آن سال «حماسه سیاسی» محقق شد و طرح و نقشه دشمن بر باد رفت. حالا آنها با تجربه شکست در انتخابات ۹۲ وارد انتخابات ۹۴ شده‌اند و ۲ برنامه را در دستور کار خود قرار داده‌اند. از منظر رهبر حکیم انقلاب این ۲ برنامه عبارت است از اینکه مبتنی بر پروژه نفوذ، «عناصر خود را به طرق مختلف وارد مجلس کنند». دوم اینکه در مشارکت مردم تاثیر منفی بگذارند، انتخابات را سست کنند تا بتوانند از جمهوری اسلامی یک «مچ‌گیری کنند». به همین دلیل آنها بعد از فراخوان و دعوت رهبری اقدامات رسانه‌ای خود را تشدید کردند.

■ انتخابات برای چه کسانی است و دعوت رهبری خطاب به چه کسانی بود؟

رهبر فرزانه انقلاب در روز دیدار مردم قم، همه را به حضور در انتخابات توصیه کردند. حتی کسانی که به جمهوری اسلامی اعتقادی نداشتند اما به «اعتبار ایران» و «امنیتی» که در آن هست «اعتقاد» دارند. جمهوری اسلامی فارغ از اهدافش که برای آن به‌وجود آمده، کارنامه‌ای دارد. ممکن است کسانی برای‌شان آن نگاه آرمانی وجهی نداشته باشد اما عملکرد و کارآمدی جمهوری اسلامی را در برخی حوزه‌ها می‌پسندند. امنیتی که در این منطقه پر از آتش امروز در ایران وجود دارد، مرهون مجاهدت سربازان انقلاب اسلامی است. اینها اگر به استمرار آن کارآمدی علاقه‌مندند، طبیعی است جهت تقویت آن به میدان حضور در انتخابات بیایند. در واقع، همه فارغ از اعتقادات و نگاه سیاسی‌شان به امنیت نیاز دارند و افرادی که به وجود این امنیت در ایران اسلامی معتقدند برای حفظ و ابهت این حصار امن باید در انتخابات مشارکت داشته باشند. گروه دومی هستند که ممکن است روش و راه مدیریت کنونی جمهوری اسلامی را نپسندند. حتی ممکن است شخص «رهبری را قبول نداشته باشند» اما به آرمان‌ها و اصول جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی معتقد باشند. آنها هم باید برای حضور در عرصه انتخابات احساس تکلیف شرعی کنند. انتخابات استمرار راه انقلاب است و قاعده مردم‌سالاری چرخش سلایق درون خانواده انقلاب است. این راهی است که بنیانگذار کبیرش -امام خمینی رحمه‌الله‌علیه- ۳۷ سال پیش بنا نهاده و قرار است تمدن نوین اسلامی را بسازد. این گروه برای افزایش اعتبار میراث امام و تقویت اصول او باید به میدان بیایند. خطاب رهبر حکیم انقلاب اسلامی، مردم ایران بودند. مردمی که سال‌هاست برای اعتبار کشورشان، برای جمهوری اسلامی‌شان، برای افزایش آبروی‌شان در منطقه، برای حفظ امنیتی که جمهوری اسلامی به‌وجود آورده در میدان‌ها و صحنه‌های حساس کشور حضور پیدا می‌کنند. از انتخابات‌ها تا راهپیمایی ۲۲ بهمن و روز قدس و ۹ دی.

■ ما چند نفر را کجا می‌برید؟

اما جریانی نگران این مشارکت است. نگران افزایش اعتبار ایران و جمهوری اسلامی است. این اعتبار مانند تنه درختی است که هر سال تنومندتر می‌شود و دیگر انداختن و قطع کردن آن درخت به همین آسانی‌ها نخواهد بود. ضدانقلاب نه به آرمان‌های انقلاب معتقد است و نه اعتباری که امروز ایران دارد را می‌پسندد. او به ایران نمی‌اندیشد و از همان ابتدای انقلاب دنبال برهم زدن مردم‌سالاری دینی بوده است. اما از بخت بدش موفق نشده است. نه جنگ نظامی و ترور انقلابیون توانست درخت انقلاب را بشکند و نه تحریم انتخابات توانست گزندی به آن بزند. یکی از آخرین تلاش‌های آنان برای بی‌اعتماد کردن مردم به مردم‌سالاری دینی سال ۸۸ بود. در همان سال رهبری با ایمانی که به مردم داشتند، جوابشان را دادند که «مردم به نظام اعتماد دارند، نظام هم به مردم اعتماد دارد. ان‌شاءالله خواهید دید در انتخابات آینده همین مردم با وجود همین بازیگری‌ای که مخالفان، دشمنان، غافلان و بی‌خبران داخلی کردند، یک حضور مستحکم قوی‌ای در انتخابات خواهند داشت». و دیدند و رسوا شدند و فهمیدند که نمی‌توانند مردم را از جمهوری اسلامی جدا کنند. پس تغییر استراتژی دادند. حالا که مردم آمدند؛ آنها این‌بار می‌خواهند خودشان را در صفوف مردم نفوذ دهند؛ آنقدر صریح از این حضور صحبت می‌کنند که فلان آدم موثرشان در بی‌بی‌سی می‌گوید در انتخابات شرکت خواهد کرد و رای خواهد داد که خود خطی است برای الباقی نفراتش.*

جریان ضدانقلاب مصداق همان داستانی است که بزرگی در شهر وقتی از کنار عده‌ای از مردم گذشت و چون سلامت آن مردم را دید آنها را دعوت کرد که در میهمانی‌اش حضور یابند و وقتی آنها پذیرفتند و به سمت میهمان‌خانه روانه شدند دزدی که از ماجرا خبردار شده بود خود را در آن جمعیت صالح جا زد و برای اینکه حضورش را طبیعی جلوه دهد؛ شروع کرد به طلبکاری و داد و فریاد که ما چند نفر را کجا می‌برید و...

■ دوقطبی‌فاسد

ضدانقلاب حالا که نتوانسته مشارکت مردم را نسبت به انتخابات کم کند و دید که مردم به سازوکار انتخابات اعتماد دارند، شروع کرد به ساختن دوقطبی فاسد. آنها با ساختن این دوقطبی فاسد می‌خواهند راه نفوذ خود را باز کنند. بهمان آدمی که سال‌ها پیش به یک روزنامه غربی خبر داده بود (اندیشه و اصول) امام خمینی را به موزه تاریخ خواهیم سپرد و سال‌ها علیه میراث امام اقدام کرده بود و به روش‌های مختلف تا امروز تلاش کرده آبرو و اعتبار ایران را در میان مردم جهان از بین ببرد، امروز حیله می‌زند تا خود را به صفوف مردم بچسباند و از این راه نگاه خود را به درون جمهوری اسلامی رسوخ دهد. دوقطبی فاسد یعنی تقسیم مردم ایران به موافقان و مخالفان جمهوری اسلامی و در این حالت ضدانقلابیون -کسانی که علیه منافع مردم و ایران اسلامی تلاش می‌کنند- می‌خواهند با گردوغباری که می‌سازند خود را در صف مردم جا دهند؛ البته «مردم هوشیار هستند و این اجازه را نخواهند داد». ضدانقلاب از مردم جداست و او به جشن انتخابات دعوت نیست.

■ رأی به نظام

مشخص شد که انتخابات برای همه است مگر یک جریان. آحاد مردم حداقل در یک چیز با یکدیگر در این موضوع مشترک هستند. آن یک چیز عبارت است از تعلق به جمهوری اسلامی. این تعلق یا به دلیل اعتقاد به آرمان‌ها و اهداف اوست یا به دلیل اعتباری که جمهوری اسلامی به دلیل کارکردش به‌وجود آورده است. مثلا اینکه جمهوری اسلامی به دلیل منطق درستش در منطقه و فداکاری سربازانش در میدان جنگ، امنیت را به مردمش اهدا کرده است. این اعتباری است که جمهوری اسلامی به وجود آورده و کسانی که به آن معتقدند برای حفظش در انتخابات حضور پیدا خواهند کرد. به همین دلیل است که انتخابات با مشارکت بالا و سالم، همواره ۲ برنده دارد. یکی برگزیده انتخابات و برنده دوم که از اولی هم مهم‌تر است؛ فارغ از هر نتیجه‌ای مردم و نظامی هستند که با آن تقویت می‌شوند. مشارکت در انتخابات نمادی است برای همه عالم که یعنی مردم «به نظام و سازوکار انتخابات» اعتماد دارند. دوم اینکه اعتقاد به نظام دارند که در انتخابات حضور پیدا می‌کنند. ممکن است این اعتقاد در حوزه آرمان‌ها باشد یا حوزه کارآمدی آن. به همین دلیل است که باید کسانی در رقابت قرار بگیرند و کسانی انتخاب شوند که توانایی حفظ آرمان‌ها و ساختن و افزایش آن اعتبارها را داشته باشند. ۲ عنصر آرمان‌ها و کارکردهای موفق جمهوری اسلامی همان چیزی است که مردم و جمهوری اسلامی را به یکدیگر متعلق و متصل می‌کند؛ انتخابات را فارغ از هر نتیجه‌ای به سود مردم خواهد کرد که قلب المرء بین اصبعی الرحمن که خداوند حافظ این مردم است...

*** گفت‌وگوی «مسعود بهنود» با «بی‌بی‌سی»، ۲۲ خرداد ۹۲**

اشاره

نقش خانواده رهبر انقلاب در قیام مسجد گوهرشاد

خاندان و نیاکان آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای از دو سو، هم پدر و هم مادر، خاندانی مبارز و موثر در تحولات سیاسی - اجتماعی بوده‌اند. خاندان پدری آیت‌الله خامنه‌ای در آذربایجان در عرصه سیاسی - اجتماعی حضور موثر داشته‌اند؛ از آن جمله بزرگانی چون آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای (پدر مقام معظم رهبری). جالب آنکه عقدنامه شهید شیخ محمد خیابانی در کتابخانه شخصی آیت‌الله خامنه‌ای موجود است. ضمن آنکه دست‌نوشته‌های آقاسیدمحمد پیغمبر، از فعالان دوره مشروطیت در آذربایجان نزد ایشان است. آیت‌الله خامنه‌ای از جانب مادر نیز در خاندانی جلیل‌القدر در عرصه علم و فقاهت و مجاهده قرار دارند. مادر معظم‌له فرزند آیت‌الله سیدهاشم میردامادی معروف به نجف‌آبادی یا نجفی است. سلسله اجداد مادری آیت‌الله خامنه‌ای با سی و چند واسطه به امام جعفرصادق(ع) می‌رسد. خاندان جلیل‌القدر نیاکان مادری مقام معظم رهبری بزرگانی چون علامه میرمحمد اشرف، صاحب کتاب «فضایل‌السادات» و میرمحمدباقر داماد سرسلسله خاندان بزرگ میرداماد، دانشمند و فیلسوف معروف عصر صفویند. آیت‌الله سیدهاشم نجف‌آبادی در سال ۱۳۰۳ هجری قمری در نجف‌اشرف به دنیا آمد و پس از طی مقدمات و تحصیل نزد بزرگان فقه شیعه به مشهد مقدس منتقل و ساکن شدند. همسر دوم آیت‌الله سیدهاشم نیز از خاندان معروف سادات «مقبره» از سادات جلیل‌القدر خوی در آذربایجان بود. آیت‌الله سیدهاشم نجف‌آبادی اهل ذوق و عرفان بود. ایشان محضر عرفایی چون سیداحمد کربلایی و سیدمرتضی کشمیری را درک کرده بود. به تصریح مقام معظم رهبری بین پدر (آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای) و آیت‌الله سیدهاشم نجف‌آبادی (پدربزرگ) این زهد و عرفان وجهی مشترک بود. پس از عزیمت آیت‌الله‌العظمی حسین قمی از مشهد به تهران برای مذاکره رو در رو با رضاشاه جهت جلوگیری از کشف حجاب در مشهد و حبس توسط نظمیه، مردم مشهد به اعتراض در مسجد گوهرشاد جمع شدند. پس از سخنرانی‌های شدیداللحن بهلول در حضور مردم در مسجد گوهرشاد، ماموران رضاخان مردم را در حرم رضوی(ع) به گلوله بستند. در پی حمله اولیه ماموران و کشتار عده‌ای از مردم، علما و مراجع مشهد طی تلگرافی اعتراض‌آمیز ضمن محکوم کردن کشتار مردم، شرح ماوقع را به شاه گزارش کردند. در این تلگراف قید شده بود که «در اثر کثرت مقتولان در صحن مقدس و ورود گلوله‌ها بر ایوان مقصوره و بقعه منوره، ازدحام ملت زیاد است و ما فعلا در مسجد گوهرشاد هستیم.» اداره تلگراف به دستور والی خراسان از ارسال تلگراف به تهران جلوگیری و تلگراف به جای دربار به نظمیه کل ارسال شد. رضاشاه پس از اطلاع از اقدام علما دستور دستگیری آنها را صادر کرد و پس از قتل عام خونین مردم در مسجد گوهرشاد، نظمیه مشهد به سرعت علمای فوق‌الذکر را دستگیر کرد. بر اساس اسناد، علمای فوق‌الذکر از جمله آیت‌الله سیدیونس اردبیلی و آیت‌الله سیدهاشم نجف‌آبادی دستگیر و به تهران اعزام می‌شوند و مدتی را در زندان به سر می‌برند. در اواخر شهریور سال ۱۳۱۴ در سندی قید شد که این علما - که تلگراف اعتراض‌آمیز را امضا کرده بودند- با اخذ التزام مراجعت به محل‌های اولیه خود مرخص و شهربانی موظف به مراقبت از اعمال آنهاست. سند دیگری حکایت از دستور تبعید علمای دستگیر شده به اوطان خود و نقاط دیگر می‌دهد. در سندی دیگر اداره آگاهی تهران به دستور رضاشاه ـ حسب‌الامر ـ موظف می‌شود طی ۴۸ ساعت تحت‌الحفظ آیت‌الله سیدیونس اردبیلی را به اردبیل و آیت‌الله سیدهاشم نجف‌آبادی را به جای قزوین به سمنان روانه کند. «به تاریخ ۱۴/۹/۱۴ [۱۳]، وزارت داخله، نمره ۱۰۰۹، اداره کل شهربانی، اداره آگاهی: عطف به یادداشت مورخه ۱۴/۹/۹ [۱۳] که ابلاغ فرموده بودند سیدیونس اردبیلی و هاشم در عرض ۴۸ ساعت به اردبیل و سمنان اعزام شوند طبق راپورت شعبه منافیات، سیدیونس با جواز نمره (۱۷۸۷۱) ۱۴/۹/۱۱ به اردبیل و هاشم نجفی با جواز نمره (۱۷۸۶۰) ۱۴/۹/۱۱ به سمنان عزیمت کردند. کفیل اداره آگاهی، سمیعی [امضا]» پس از سپری شدن مدت محکومیت، تا مدت‌ها آیت‌الله سید هاشم نجف‌آبادی از بازگشت به مشهد ممنوع بود. در صورت اسامی علمای دستگیر شده، در مقابل نام وی نوشته شده است: «اجازه داده شده است جز مشهد هر کجا که مایل است بماند». آیت‌الله سیدیونس اردبیلی پس از شهریور ۱۳۲۰ اجازه خروج از اردبیل را یافت و پس از سقوط دیکتاتوری رضاخان به مشهد بازگشت. رضاشاه و عمال او در جریان کشف حجاب که رویارویی با هویت ملی و مذهبی مردم ایران بود علاوه بر قتل عام مردم در مسجد گوهرشاد که تعداد دقیق آن هیچ‌گاه روشن نشد علما و روحانیون مبارز مشهد را دستگیر، زندانی و تبعید کردند تا جایی که شهادت آیت‌الله آقازاده به عنوان جنایتی دیگر در پرونده رضاشاه ثبت شد.

منبع: مرکز اسناد انقلاب اسلامی